طبیبانه های شهریار

وهاب زاده، جواد

مقدمه

شهریار نوجوان پس از تحصیلات ابتدایی در مدرسه‏ی متحّده و فیوضات تبریز در سال 1299 در 14 سالگی به تهران مهاجرت و سال‏ بعد دوره‏ی متوسطه را در دارالفنون شروع می‏کند و در سال 1303 در سن 18 سالگی وارد مدرسه‏ی عالی طب دارالفنون(دانشکده‏ی پزشکی‏ تهران بعدی)می‏شود و پس از طی دوره‏های پ.ث.ن.(علوم پایه)و اکسترنی و بخشی از انترنی چند ماه مانده به فارغ التحصیلی،به دنبال‏ یک ماجرای عشقی نافرجام در سال 1308 از دنیای پزشکی پا به‏ عرصه‏ی شور و عشق و شاعری می‏گذارد.اصرار و تشویق دوستان‏ برای اخذ دانشنامه‏ی دکترای طب موثر واقع نمی‏شود و ظاهرا تاسیس‏ مطب در سال 1311 و حتا کار در بهداری نیشابور نیز کمکی به بازگشت‏ او به عالم طب و طبابت نمی‏کند.یادگار این دوره‏ی پنج ساله‏ی تحصیل‏ پزشکی،چندین جزوه و دفتر دروس پزشکی و اشعاری‏ست که بازتابی‏ از خاطرات او از اساتید و کلاس درس،سروده‏هایی با مضامین پزشکی‏ می‏باشد.مباحث این مقاله در پانزده باب تنظیم شده که بعضی از آن‏ها شامل چند بخش است.

باب اول،خاطرات

در ایام دانشجویی شهریار ریاست مدرسه‏ی عالی طب با مرحوم‏ دکتر محمد حسین لقمان ادهم«لقمان الدوله»(1258-1329 ش)بوده‏ است.شخصیت این استاد که اتفاقا همشهری او بوده و علاوه بر ریاست‏ مدرسه،استاد بیماری‏های عمومی نیز بوده،نظر شهریار دانشجو را به‏ خود جلب می‏کند و بعدها از وی به نیکی یاد می‏کند:

من از ایام تحصیل هرچه دارم‏ به یاد از دوره‏ی لقمان ادهم‏ که بودم افتخار هم‏جواری‏ به این مرد مکارم بیش یا کم‏ از ایشان آن‏چه دیدم مکرمت بود فضیلت در فضیلت بود مدغم‏ همی دانم که در این گوهرین مرد وظیفت با امانت بود توأم

و در جای دیگر هم ابهت این استاد و مرحوم دکتر علی پرتو«حکیم‏ اعظم»(1256-1317 ش)استاد فیزیولوژی و پزشکی قانونی و طب‏ داخلی را چنین توصیف می‏کند:

به چشم ام جزوه‏ها می شد منظم‏ سر درس اساتیدی معظّم‏ اساتیدی که دیگر نام‏شان نیست‏ نظیری هم در این ایام‏شان نیست‏ حکیم اعظم و لقمان ادهم‏ که می‏لرزد تنم از نام‏شان هم

مرحوم دکتر حسین معتمد(متولد 1272 ش)استاد جراحی نیز وقتی‏ در سال 1310 در خیابان آقا شیخ هادی تهران نخستین بیمارستان‏ خصوصی با تجهیزات کامل و اسلوب نوین را تاسیس می‏کند،شهریار در وصف آن بیمارستان غزلی با عنوان«شفاخانه‏ی معتمد»می‏سراید که در این‏جا به دو بیت اول آن بسنده می‏کنیم:

از آب بقا و ز خاک شفا شفا خانه‏ی معتمد شد بپا زهی آن بای همایون حریم‏ که خاکش شفا بخشد آبش بقا

باب دوم،شرافت و قداست طب

شهریار گرچه با حرفه‏ی پزشکی وداع می‏کند،اما شرف و قداست‏ آن را فراموش نمی‏کند و با الهام از کلام الهی در قرآن،در تک‏بیتی که‏ برای اتاق پزشکان سروده به اهمیت طب اشاره می‏کند:

گر رهاندی ز مرگ جانی را جان دمیدی به تن جهانی را

و باز در تک‏بیتی دیگر که برای اتاق بیماران سروده کلام الهی را گوش‏زد می‏کند:

آن‏که از داروی تلخی به تو جان می‏بخشد جان شیرین به همه خلق جهان می‏بخشد

باب سوم،تجلیل از پزشکان نامی ایران

در آغاز غزل«حماسه‏ی ایران»که در تجلیل از چند شخصیت‏ پر آوازه‏ی ملی سروده است،پیش از همه به مقام والای دو پزشک نامدار ایران یعنی ابن سینا و رازی اشاره می‏کند:

سال‏ها مشعل ما پیش روی دنیا بود چشم دنیا همه روشن چراغ ما بود درج دارو همه با حکم حکیم رازی‏ برج حکمت همه با بوعلی سینا بود قرن‏ها مکتب«قانون»و«شفا»ی سینا با حکیمان جهان مشق خطی خوانا بود

باب چهارم،تلمیح به«قانون»و«شفا»

شهریار به کتاب قانون ابن سینا که قرن‏ها در دانشکده‏های پزشکی‏ اروپا تدریس می‏شده و نیز به کتاب شفای او اشارات جالبی دارد:

1-قرن‏ها مکتب«قانون»و«شفا»ی سینا با حکیمان جهان مشق خطی خوانا بود 2-غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند نسخه‏یی به«قانون»نیست در«شفا»ی نادانی‏ 3-تب عشق آمد و کشت آتش جان سوز حسد ناز«قانون»محبت که«شفا»داد مرا 4-تنم تشریح این درد است و دردم‏ به«قانون»و«شفا»مرهم ندارد

باب پنجم،تصویرگری جسد سالن آناتومی

در سروده‏یی در قالب شعر نو،جسد(کاداور)تالار تشریح را چنین‏ شاعرانه به تصویر می‏کشد:

در آلبوم یادگارها دست ببر هرچند همه مچاله و لوله شده است‏ بر بند یکی دفتر و نقاشی کن‏ هر صفحه‏ی آن صحنه‏یی از فاجعه‏هاست‏ از صفحه‏ی سینه مانده تنها یک پوست‏ جدول‏زده نقش دنده‏هاشان،آری‏ تا بوده به روی استخوان چسبیده‏ یک صفحه برای خود سوا کن خوانا یک صفحه‏ی سینه‏یی که از چین و چروک‏ بر چهره‏ی خود نوشته باشد کاین‏جا وقتی جگری بود و کبابش کردند

در دو بیت زیر نیز گویی به آناتومی و فیزیولوژی سیستم عصبی با دید موسیقیایی نگاه می‏کند:

در مغز تو رشته‏های اعصاب‏ چون رشته‏ی سیم‏های قانون‏ هر تاری از آن به اندکی تاب‏ خواند نغمات نغز و موزون

باب ششم،تلمیح به فیزیولوژی آبستنی و تولد

در ابیات زیر نیز مباحث آبستنی و عقیمی و تولد تداعی می‏شود:

1-فلک گو نطفه‏ی مردی ز زهدان زمین برگیر که این زال سترون دیگر آبستن نخواهد شد 2-سرمه‏ی عشق تو دیدیم و ز زهدان عدم‏ کورکورانه به دنیای وجود آمده‏ایم

باب هفتم،اشاراتی به فنّ جراحی

الف-با آگاهی از کاربرد تار مو به عنوان نخ بخیه توسط ابن سینا و با تجربه‏یی که خود در بخش جراحی کسب کرده بارها به ترمیم زخم‏ها با سوزن و نخ اشاره می‏کند:

1-مژه سوزن رفو کن،نخ آن ز تار مو کن‏ که هنوز وصله‏ی دل،دو سه بخیه کار دارد 2-سوزن ز تیر مژگان و ز تار زلف نخ کن‏ هرچند رخنه‏ی دل تاب رفو ندارد 3-مژه چون سوزن شفقت به رفوی دل‏ها گوید این پاره‏ی دل وصله‏ی جان دگر است‏ 4-زلف و مژگان تو را مانده رفوی دل ریش‏ پاره شد رشته‏ی صبری که به سوزن کردم

ب-اشاره به آمپوتاسیون(قطع عضو)

با اشاره به طب نوین،به جدایی و فوت یاران از منظر جراحی نگاه‏ می‏کند:

هر زمان تیغ اجل از من کند یاری جدا آن‏چنان کاعضاء را در قانقریا می‏برند

ج-اعجاز جراح

بنا بع عقیده‏ی شهریار اگر عمل جراحی بر مبنای تشخیص صحیح‏ انجام گیرد،حاصل کار اعجازآمیز خواهد شد:

به اعجاز جراحی و ذوق تشخیص‏ بدو باز پس می‏دهد زندگانی

باب هشتم:اشاره به بعضی علائم بیماری‏ها

1-نارسایی کبد موجب سرگیجه می‏شود:

این در و آن در زدن معلول سرگیجه است و بس‏ گر کبد سالم بود محتاج کالدیسپات نیست

2-خون‏آلوده موجب آبسه‏ی کبدی می‏شود:

تو به او چرک می‏فرستی و خون‏ تا همه دمّل کبد بکند

3-بحران بیماری موجب هذیان می‏شود:

چو بحران مرض را دید خواهی‏ یقین هذیان من بخشید خواهی

باب نهم،اشاراتی به طب قدیم

1-نوشدارو:در غزل زیبای«آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» به این داروی حیات‏بخش و بی‏مرگی اشاره زیبایی می‏کند:

نوشداروییّ و بعد از مرگ سهراب آمدی‏ سنگدل!این زودتر می‏خواستی حالا چرا؟

2-مومیا:نوعی هیدروکربور نفتی که در درمان شکستگی‏ها به کار می‏رفته:

دریغ از مومیا کرد این طبیب سنگ‏دل با ما مگر دست شکسته بار بر گردن نخواهد شد

3-مهره‏ی مار:نوعی سنگ آمونیت که در مار گزیدگی مصرف‏ داشته:

من نه مار موذی‏ام نیش از دروغت می‏زنند زهر خود چندان مکن تا مهره مار آید به کار

4-توتیا:اکسید روی که در بیماری‏های چشم از جمله رمد مورد استفاده بوده:

1-رمدم نیش می‏زند در چشم‏ که به دنبال توتیا بروم

2-او تو را توتیا بیاموزد مگرت چاره‏ی رمد بکند

3-توتیایی که کند چشم خدابین روشن‏ خاک راهی‏ست که در مقدم درویشان است

4-خاک او توتیای چشم دل است‏ توتیا پیش خاک او خجل است

5-توتیای چشم عبرت کن غبار رفتگان‏ کاین همه در آسیای روزگار آید به کار

6-ما را سزد ار که خاک پایش‏ در دیده کشیم توتیا را

باب دهم،نسخه‏های شهریار

نسخه‏های شعر تر،نسخه‏ی شربت توفیق،نسخه‏ی جادو...از جمله نسخه‏های اوست:

1-نسخه‏ی شعر تر آرم به شفا خانه‏ی لعلت‏ که به یک خنده دوای دل بیمار من آیی

2-غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند نسخه‏یی به قانون نیست در شفای نادانی

3-خط زنگار لب و حقه‏ی شنگرف دهان‏ مژه باید قلم نسخه‏ی جادو باشد

در جایی هم با توجه به فرموده‏یی از حضرت علی(ع)می‏گوید:

همه دردها از تو و خود نه بینی‏ همه نسخه‏ها در تو و خود نخواهی

باب یازدهم،بی‏درمانی درد عشق

شهریار نیز مثل حافظ و دیگر شعرا می‏گوید که درد عشق با درمان‏های معمولی بهبود نمی‏یابد:

1-شهریارا به جز افشاندن جان در جانان‏ درد عشقی نشنیدم که دوایی دارد

2-طبیبم از سر بیمار دل بگو برخیز که درد عشق نکردند با دوا نزدیک

3-به‏جز از درد تو ای عشق که بی‏درمان بود دردها جمله به داروی تو درمان کردم

4-طبیب‏اش صبر فرماید که جز صبر به زخم عاشقان مرهم نباشد

5-شهریارا صبر فرماید طبیب عشق لیکن‏ صبر ما هم طعم تلخی چون گیاه صبر دارد

باب دوازدهم،تحسین پرستار دل سوز

1-عمری از جان بپرستم شب بیماری را گر تو یک شب به پرستاری بیمار آیی

2-باری خیال خود به پرستاری‏ام گذار ای ناطبیب کز سر بیمار می‏روی

باب سیزدهم،طبیبان دیوان شهریار

همانند دیوان غزل حافظ در دیوان شهریار نیز با طبیبان‏ مختلفی روبه‏رو می‏شویم.او غزلی با عنوان طبیب نامحرم دارد و طبیبان دیگری که از آن‏ها صحبت می‏کند،عبارتند از:طبیب عشق، طبیب دل،حکیم دانشمند،طبیب بی‏مروّت،طبیب دغل،طبیب‏ منّت‏گذار،طبیب بی‏وفا و طبیب سنگ‏دل:

1-آن‏جا که صبر تلخ نداند طبیب عشق‏ مشکل ز دردمند تو دردی دوا کند 2-شهریارا صبر فرماید طبیب عشق لیکن‏ صبر ما هم طعم تلخی چون گیاه صبر دارد 3-نیامد آن طبیب دل که دل با درد درماند نزد حلقه به در جانان که تا چشم‏ام به در ماند 4-غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند نسخه‏یی به قانون نیست در شفای نادانی‏ 5-طبیب بی‏مروّت کی به بالین فقیر آید که کس در بند درمان نیست درد بی‏دوایان را 6-این طبیبان دغل در کار خود درمانده‏اند ما دوای عافیت دانیم و درمان پیش ماست‏ 7-با زخم اگر بسازی و با درد خود کنی‏ بی‏منّت طبیب ز مرهم توان گذشت‏ 8-باری برو که جان دهم ای بی‏وفا طبیب‏ با مرگ گو بیا که تو باشی طبیب من‏ 9-دریغ از مومیا کرد این طبیب سنگ‏دل با ما مگر دست شکسته بار بر گردن نخواهد شد

باب چهاردهم،اشاره به نقش ورزش در سلامتی

شهریار،ورزش را نسخه‏ی سلامتی و شادابی و ورزندگی می‏داند:

ورزش تن شاهد دل زندگی‏ست‏ زندگی شاد به ورزندگی‏ست‏ قوت و نیروی تن از ورزش است‏ ورزش جان نیز در آموزش است‏ با دل داننده شوی جاودان‏ با تن ورزنده،جهان پهلوان

باب پانزدهم،قبول مرگ به‏عنوان یک واقعیت

بالاخره به همه‏ی طبیبان و انسان‏ها قبول واقعیت مرگ را گوش‏زد می‏کند:

به هر دردی دوایی هست جز درد اجل آری‏ چه آید از طبیب آن‏جا که درد بی‏دوایی بود

سخن آخر

با توجه به سوابق تحصیلات آکادمیک کامل پزشکی شهریار و جایگاه والای ادبی و شاعری او در دو زبان فارسی و آذری،عنوان‏ شاعرترین طبیب جهان برای وی سخنی گزاف نخواهد بود.